

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

International Criminal Responsibility Arising from the Targeted Killing of Political Leaders: A Case Study of Developments in Yemen and Gaza

Mazher Khajevand^{1*}, Sheragim Sheikh-Al-Islami Kandelousi²

1. Department of Law, Islamic Azad University, Nos.C., Noshahr, Iran

2. Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran

* Corresponding Author's Email: mazaher.khajvand@iau.ir

ABSTRACT

The targeted killing of political leaders, as one of the modern modalities of the use of force in contemporary armed conflicts, constitutes one of the most contentious issues in international criminal law. This phenomenon, which is often justified on grounds such as self-defense, the prevention of security threats, or counterterrorism, in practice lies at the intersection of two legal regimes—international human rights law and the law of armed conflict—thereby rendering the assessment of the ensuing international criminal responsibility highly complex. The present study aims to analyze the possibility of attributing international criminal responsibility for the targeted killing of political leaders within the framework of the Rome Statute of the International Criminal Court, with a specific focus on developments in Yemen and Gaza. Adopting an analytical–descriptive approach and drawing on international instruments, legal doctrine, and judicial practice, the research demonstrates that although “targeted killing” is not expressly *предусмотрен* as an autonomous crime under the Rome Statute, it may, depending on the legal status of the victim, the nature of the conflict, compliance with or violation of the principles of distinction, proportionality, and military necessity, and the existence of a state or organizational policy, be prosecutable under categories such as war crimes (Article 8) or crimes against humanity (Article 7). The examination of the Yemen and Gaza case studies reveals that expansive interpretations of the concept of direct participation in hostilities, ambiguity in distinguishing between political leaders and military commanders, and the absence of effective judicial oversight have facilitated widespread violations of peremptory norms of international law. The findings indicate that, from a legal standpoint, the International Criminal Court possesses the requisite capacity to prosecute such acts; however, practical constraints—including jurisdictional challenges, lack of state cooperation, and political pressures—have undermined its effective functioning. Ultimately, the study underscores the necessity of conceptual clarification of targeted killing, the strengthening of cooperation mechanisms with the Court, and the further development of international judicial practice.

Keywords: *Targeted killing; international criminal responsibility; International Criminal Court; war crimes; crimes against humanity; political leaders; armed conflicts; international humanitarian law; human rights.*

How to cite: Khajevand, M. & Sheikh-Al-Islami Kandelousi, S. (2027). International Criminal Responsibility Arising from the Targeted Killing of Political Leaders: A Case Study of Developments in Yemen and Gaza. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(3), 1-19.



تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

مسئولیت کیفری بین‌المللی ناشی از قتل هدفمند رهبران سیاسی: مطالعه موردی تحولات یمن و غزه

مظاهر خواجهوند^۱، شراگیم شیخ الاسلامی کندلوسی^۲

۱. گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نوشهر، نوشهر، ایران

۲. واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: mazaher.khajvand@iau.ir

چکیده

قتل هدفمند رهبران سیاسی به‌عنوان یکی از شیوه‌های نوین توسل به زور در مخاصمات مسلحانه معاصر، از چالش‌برانگیزترین موضوعات حقوق بین‌الملل کیفری به شمار می‌آید. این پدیده، که اغلب با توجیهاتی چون دفاع مشروع، پیشگیری از تهدیدات امنیتی یا مقابله با تروریسم انجام می‌شود، در عمل در تقاطع دو رژیم حقوقی حقوق بشر بین‌الملل و حقوق مخاصمات مسلحانه قرار می‌گیرد و ارزیابی مسئولیت کیفری بین‌المللی ناشی از آن را با پیچیدگی‌های جدی مواجه می‌سازد. پژوهش حاضر با هدف تحلیل امکان انتساب مسئولیت کیفری بین‌المللی ناشی از قتل هدفمند رهبران سیاسی، در چارچوب اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی، و با تمرکز بر تحولات یمن و غزه انجام شده است. این تحقیق با اتخاذ رویکردی تحلیلی-توصیفی و با بهره‌گیری از اسناد بین‌المللی، دکتین حقوقی و رویه‌های قضایی، نشان می‌دهد که اگرچه «قتل هدفمند» به‌عنوان یک عنوان مجرمانه مستقل در اساسنامه رم پیش‌بینی نشده، اما بسته به وضعیت حقوقی قربانی، ماهیت مخاصمه، رعایت یا نقض اصول تفکیک، تناسب و ضرورت، و وجود سیاست دولتی یا سازمانی، می‌تواند ذیل عناوینی چون جنایت جنگی (ماده ۸) یا جنایت علیه بشریت (ماده ۷) قابل تعقیب باشد. بررسی مطالعات موردی یمن و غزه آشکار می‌سازد که تفسیر موسع از مفهوم مشارکت مستقیم در مخاصمات، ابهام در تمایز رهبر سیاسی و فرمانده نظامی، و فقدان نظارت قضایی مؤثر، زمینه‌ساز نقض گسترده قواعد آمره حقوق بین‌الملل شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که دیوان کیفری بین‌المللی از حیث حقوقی ظرفیت لازم برای تعقیب این‌گونه اقدامات را داراست، اما محدودیت‌های عملی از جمله چالش‌های صلاحیتی، عدم همکاری دولت‌ها و فشارهای سیاسی، کارآمدی واقعی آن را تضعیف کرده است. در نهایت، پژوهش بر ضرورت شفاف‌سازی مفهومی قتل هدفمند، تقویت سازوکارهای همکاری با دیوان و توسعه رویه قضایی بین‌المللی تأکید می‌کند.

کلیدواژگان: قتل هدفمند، مسئولیت کیفری بین‌المللی، دیوان کیفری بین‌المللی، جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت، رهبران سیاسی، مخاصمات مسلحانه، حقوق بشردوستانه بین‌المللی، حقوق بشر.

نحوه استناددهی: خواجهوند، مظاهر، و شیخ الاسلامی کندلوسی، شراگیم. (۱۴۰۶). مسئولیت کیفری بین‌المللی ناشی از قتل هدفمند رهبران سیاسی: مطالعه موردی تحولات یمن و غزه. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۳)، ۱۹-۱.

قربانی و عنصر ذهنی مرتکبان، این اقدامات می‌توانند ذیل عناوینی چون جنایت جنگی یا جنایت علیه بشریت قابل تعقیب باشند. از این رو، بررسی امکان انتساب مسئولیت کیفری بین‌المللی به آمران و عاملان قتل هدفمند، مستلزم تحلیل دقیق مواد ۷ و ۸ اساسنامه رم و رویه قضایی دیوان است.

تحولات یمن و غزه به‌عنوان دو نمونه بارز از مخاصمات مسلحانه پیچیده و طولانی‌مدت، بستر مناسبی برای واکاوی این موضوع فراهم می‌آورند. در این مخاصمات، شاهد عملیات‌های هدفمندی بوده‌ایم که رهبران سیاسی یا چهره‌های محوری بازیگران دولتی و غیردولتی را هدف قرار داده‌اند؛ عملیاتی که مشروعیت آنها از منظر حقوق بین‌الملل به‌شدت محل مناقشه است. ماهیت غیربین‌المللی بخش قابل‌توجهی از این مخاصمات، نقش‌آفرینی بازیگران غیردولتی، ابهام در تمایز میان رهبر سیاسی و فرمانده نظامی، و همچنین مسئله صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، همگی بر پیچیدگی تحلیل حقوقی این اقدامات می‌افزایند.

از منظر نظری، پرسش محوری این است که آیا قتل هدفمند رهبران سیاسی، به‌ویژه در چارچوب مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی، می‌تواند واجد عناصر مادی و معنوی جنایات بین‌المللی مندرج در اساسنامه رم باشد یا خیر. در سطح عملی نیز این پرسش مطرح می‌شود که چه موانع حقوقی و سیاسی‌ای بر سر راه اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در این زمینه وجود دارد و تا چه میزان می‌توان از سازوکارهای موجود برای پاسخ‌گویی کیفری عاملان چنین اقدامات استفاده کرد. بررسی این مسائل، نه‌تنها از حیث توسعه دکترین حقوق بین‌الملل کیفری اهمیت دارد، بلکه در راستای تقویت اصل حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی نیز ضروری است.

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر اسناد بین‌المللی، دکترین حقوقی و رویه‌های قضایی، در پی آن است که مسئولیت کیفری بین‌المللی ناشی از قتل هدفمند رهبران

تحولات امنیتی و مخاصمات مسلحانه معاصر، چهره‌ای نو از کاربرد قهر سازمان‌یافته در روابط بین‌الملل ترسیم کرده است؛ چهره‌ای که در آن، شیوه‌های سنتی جنگ جای خود را به ابزارها و راهبردهای هدفمند، فناورانه و نقطه‌ای داده‌اند. یکی از برجسته‌ترین مصادیق این تحول، «قتل هدفمند» رهبران سیاسی و نظامی دشمنان ادعایی است؛ روشی که اگرچه توسط برخی دولت‌ها به‌عنوان ابزار مشروع دفاع پیش‌دستانه یا مقابله با تهدیدات جدی امنیتی توجیه می‌شود، اما در سطح حقوق بین‌الملل، همواره با چالش‌های عمیق هنجاری، تفسیری و کیفری مواجه بوده است. این وضعیت، به‌ویژه زمانی پیچیده‌تر می‌شود که هدف این عملیات، رهبران سیاسی بازیگران غیردولتی یا مقامات مؤثر در مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی باشند. در حقوق بین‌الملل معاصر، «قتل هدفمند» نه به‌عنوان یک عنوان مجرمانه مستقل، بلکه در نسبت با قواعد حقوق بشر بین‌الملل، حقوق مخاصمات مسلحانه و حقوق بین‌الملل کیفری تحلیل می‌شود. از یک‌سو، اسناد حقوق بشری، هرگونه سلب عمدی حیات خارج از فرآیندهای قانونی را نقض آشکار حق بنیادین حیات تلقی می‌کنند؛ و از سوی دیگر، حقوق بشردوستانه بین‌المللی، در بستر مخاصمات مسلحانه، امکان توسل به زور مرگ‌بار علیه اهداف نظامی مشروع را تحت شرایطی خاص به رسمیت می‌شناسد. تلاقی و گاه تعارض این دو رژیم حقوقی، زمینه‌ای را فراهم آورده است که تحلیل مسئولیت کیفری بین‌المللی ناشی از قتل هدفمند را به یکی از پیچیده‌ترین مباحث حقوقی عصر حاضر بدل می‌سازد.

در این میان، دیوان کیفری بین‌المللی به‌عنوان مهم‌ترین نهاد قضایی دائمی در عرصه حقوق بین‌الملل کیفری، نقش بالقوه‌ای در رسیدگی به پیامدهای کیفری این‌گونه اقدامات ایفا می‌کند. هرچند اساسنامه رم صراحتاً عنوان «قتل هدفمند» را جرم‌انگاری نکرده است، اما بسته به شرایط وقوع، ماهیت مخاصمه، وضعیت حقوقی

سیاسی را در پرتو صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بررسی نماید. مطالعه موردی تحولات یمن و غزه این امکان را فراهم می‌سازد تا چالش‌های نظری و عملی این موضوع در بستری عینی و معاصر تحلیل شود و ظرفیت‌ها و محدودیت‌های حقوق بین‌الملل کیفری در مواجهه با چنین پدیده‌ای به‌طور جامع مورد ارزیابی قرار گیرد.

قتل هدفمند

«قتل هدفمند»^۱ در ادبیات حقوق بین‌الملل، که در فارسی گاهی به‌عنوان «کشت هدفمند» یا «ترور دولتی» نیز ترجمه می‌شود، به اقدام عمدی دولت یا بازیگرانی که از حمایت یا رضایت دولت برخوردارند، برای سلب حیات یک فرد مشخص، خارج از چارچوب دادرسی قانونی اطلاق می‌شود. این مفهوم عمدتاً در بستر تنش‌های مسلحانه، به‌ویژه در جنگ‌های نامتقارن و با استفاده از ابزارهایی مانند حملات پهپادی، توسعه یافته است (Mansouri Namlabandan, 2024). تعریف مورد استفاده در سطح بین‌المللی اغلب بر محوریت نفی تضمین‌های دادرسی عادلانه استوار است. در همین راستا، گزارشگران ویژه سازمان ملل متحد، از جمله آنیس کالامارد (دوره ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۱) و گزارشگران پیشین، تأکید داشته‌اند که قتل هدفمند، در غیاب وضعیت جنگی یا در صورت نقض اصل ضرورت و تناسب، مصداق اعدام فراقضایی تلقی می‌شود (UN, 2021). برای تبیین دقیق‌تر، تمایز قتل هدفمند از مفاهیم مرتبط در چارچوب حقوق بین‌الملل ضروری است:

سیاسی را در پرتو صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بررسی نماید. مطالعه موردی تحولات یمن و غزه این امکان را فراهم می‌سازد تا چالش‌های نظری و عملی این موضوع در بستری عینی و معاصر تحلیل شود و ظرفیت‌ها و محدودیت‌های حقوق بین‌الملل کیفری در مواجهه با چنین پدیده‌ای به‌طور جامع مورد ارزیابی قرار گیرد.

قتل هدفمند

«قتل هدفمند»^۱ در ادبیات حقوق بین‌الملل، که در فارسی گاهی به‌عنوان «کشت هدفمند» یا «ترور دولتی» نیز ترجمه می‌شود، به اقدام عمدی دولت یا بازیگرانی که از حمایت یا رضایت دولت برخوردارند، برای سلب حیات یک فرد مشخص، خارج از چارچوب دادرسی قانونی اطلاق می‌شود. این مفهوم عمدتاً در بستر تنش‌های مسلحانه، به‌ویژه در جنگ‌های نامتقارن و با استفاده از ابزارهایی مانند حملات پهپادی، توسعه یافته است (Mansouri Namlabandan, 2024). تعریف مورد استفاده در سطح بین‌المللی اغلب بر محوریت نفی تضمین‌های دادرسی عادلانه استوار است. در همین راستا، گزارشگران ویژه سازمان ملل متحد، از جمله آنیس کالامارد (دوره ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۱) و گزارشگران پیشین، تأکید داشته‌اند که قتل هدفمند، در غیاب وضعیت جنگی یا در صورت نقض اصل ضرورت و تناسب، مصداق اعدام فراقضایی تلقی می‌شود (UN, 2021). برای تبیین دقیق‌تر، تمایز قتل هدفمند از مفاهیم مرتبط در چارچوب حقوق بین‌الملل ضروری است:

الف) تمایز قتل هدفمند با عملیات نظامی مشروع (حقوق مخاصمات مسلحانه)

عملیات نظامی مشروع در مخاصمات مسلحانه، مبتنی بر قواعد حقوق بشردوستانه بین‌المللی است و تنها علیه «اهداف نظامی مشروع» مجاز است (ICRC, 2009). هدف نظامی، فردی است که به‌طور فعال و مستمر در عملیات‌های خصمانه مشارکت دارد.

ب) تمایز قتل هدفمند با ترور

تروریسم اغلب با هدف ایجاد رعب و وحشت در میان جمعیت غیرنظامی و با انگیزه سیاسی انجام می‌شود و معمولاً فاقد توجیه حقوقی در چارچوب حقوق بین‌الملل (اعم از صلح و جنگ) است (Khajvand & Ghaffari, 2024). در حالی که قتل هدفمند توسط دولت‌ها اغلب با ادعای «دفاع مشروع» یا «جلوگیری از اقدامات آتی» توجیه می‌شود (Ghoshray, 2015)، ترور ذاتاً غیرقانونی تلقی شده و توسط کنوانسیون‌های بین‌المللی ممنوع شده است. با این حال، همان‌طور که منابع فارسی اشاره کرده‌اند، دولت‌های قدرتمند گاهی با تعریفی موسع از تروریسم، قتل‌های هدفمند خود را مشروع جلوه می‌دهند (Mostafavi, 2023).

تمایز میان «قتل هدفمند» و «ترور» در حقوق بین‌الملل، بیش از آنکه صرفاً لفظی یا سیاسی باشد، ریشه در تفاوت‌های ساختاری در منبع عمل، بستر حقوقی و رژیم حاکم بر ارزیابی مشروعیت آن‌ها دارد. «تروریسم عموماً به‌عنوان عملی خشونت‌آمیز، با انگیزه سیاسی یا ایدئولوژیک، علیه غیرنظامیان یا اهداف غیرنظامی تعریف می‌شود که هدف اصلی آن ایجاد رعب و وحشت در میان جمعیت و تأثیرگذاری غیرمستقیم بر تصمیمات سیاسی دولت‌ها است» (Khajvand & Bahari Ghazani, 2020). این عنصر «وحشت‌افکنی عمومی» یکی از مولفه‌های اساسی تعریف ترور در اسناد و ادبیات غالب حقوقی به‌شمار می‌رود و همین ویژگی، آن

¹ Targeted Killing

آن، ممنوع می‌شمارند. حتی در مخاصمات مسلحانه نیز حمله عمدی به غیرنظامیان یا ایجاد وحشت در میان جمعیت غیرنظامی به صراحت به عنوان جنایت جنگی شناخته شده است. از این منظر، ترور همواره عملی غیرقانونی و واجد مسئولیت کیفری است، در حالی که قتل هدفمند در شرایط بسیار محدود و استثنایی می‌تواند موضوع بحث درباره مشروعیت قرار گیرد.

با این وجود، همان‌گونه که برخی منابع فارسی و انتقادی اشاره کرده‌اند، در عمل سیاسی معاصر نوعی هم‌پوشانی خطرناک میان این دو مفهوم در حال شکل‌گیری است. دولت‌های قدرتمند گاه با ارائه تعریفی موسع و سیال از «تروریسم» و برچسب‌گذاری سریع افراد یا گروه‌ها به عنوان تروریست، تلاش می‌کنند قتل‌های هدفمند خود را در پوشش مبارزه با تروریسم مشروع جلوه دهند، بدون آنکه الزامات حقوقی مربوط به احراز وضعیت مخاصمه، مشارکت مستقیم در مخاصمه یا تهدید قریب‌الوقوع را به‌طور دقیق رعایت کنند. در چنین مواردی، تمایز مفهومی میان قتل هدفمند و ترور عملاً تضعیف می‌شود و این خطر ایجاد می‌گردد که نظام حقوق بین‌الملل به تدریج پذیرای نوعی «استثناء دائمی» بر اصل منع سلب خودسرانه حیات شود.

ج) تمایز قتل هدفمند با اعدام فراقضایی

اعدام فراقضایی^۱ به سلب حیات توسط دولت بدون حکم دادگاه صالح و تضمین‌های دادرسی عادلانه اشاره دارد. در وضعیت صلح، قتل هدفمند مصداق بارز اعدام فراقضایی است. چالش اصلی زمانی پدید می‌آید که قتل در بستر مخاصمه مسلحانه رخ دهد. اینجاست که بحث تقدم و تأخر حقوق بشردوستانه بر حقوق بشر بین‌الملل مطرح می‌شود. اگر حمله در چارچوب یک مخاصمه مسلحانه فعال باشد، قواعد حقوق بشردوستانه (به‌ویژه محدودیت‌های ماده ۵۱ پروتکل الحاقی اول ژنو) حاکم است؛ در غیر این صورت، ممنوعیت مطلق اعدام فراقضایی حاکم خواهد

را به صورت ذاتی خارج از هرگونه توجیه حقوقی مشروع در حقوق بین‌الملل قرار می‌دهد (Khajvand & Rezaei, Shourakki, 2024). در مقابل، قتل هدفمند معمولاً به عنوان عملی متناسب به دولت و در قالب یک سیاست امنیتی یا نظامی معرفی می‌شود که هدف آن حذف یک فرد معین به دلایل ادعایی چون دفاع مشروع، مقابله با تهدید قریب‌الوقوع یا مختل‌سازی ساختار عملیاتی یک گروه مسلح است. به همین دلیل، دولت‌ها غالباً تلاش می‌کنند قتل هدفمند را نه به عنوان عملی تروریستی، بلکه به مثابه نوعی استفاده مشروع از زور در چارچوب ماده ۵۱ منشور ملل متحد یا حقوق مخاصمات مسلحانه توصیف کنند. از منظر شکلی، همین انتساب دولتی و ادعای اتکاء به یک مبنای حقوقی، مهم‌ترین نقطه افتراق قتل هدفمند از ترور محسوب می‌شود.

با این حال، این تمایز شکلی به تنهایی تعیین‌کننده مشروعیت حقوقی نیست. بخش قابل توجهی از دکترین حقوق بین‌الملل تأکید می‌کند که اگر قتل هدفمند خارج از وضعیت مخاصمه مسلحانه صورت گیرد، یا بدون احراز معیارهای سخت‌گیرانه ضرورت، تناسب و تفکیک انجام شود، از نظر ماهوی به ترور دولتی یا اعدام فراقضایی نزدیک می‌شود، حتی اگر عامل آن یک دولت باشد. به بیان دیگر، حقوق بین‌الملل بیش از آنکه به «فاعل» توجه داشته باشد، به «ماهیت عمل» و «شرایط وقوع» آن نظر دارد. در چنین حالتی، استفاده از واژه قتل هدفمند صرفاً می‌تواند پوششی مفهومی برای عملی باشد که در ذات خود غیرقانونی است.

نکته مهم‌تر آن است که برخلاف قتل هدفمند، ترور در هیچ‌یک از رژیم‌های حقوقی بین‌المللی – نه حقوق بشر، نه حقوق مخاصمات مسلحانه و نه حقوق کیفری بین‌المللی – قابلیت توجیه ندارد. کنوانسیون‌های متعدد ضدتروریسم، از جمله کنوانسیون ۱۹۹۹ تأمین مالی تروریسم، ترور را بدون توجه به انگیزه یا زمینه ادعایی

^۱ . Extrajudicial Execution

بود (Cassese, 2005). تمایز میان «قتل هدفمند» و «اعدام فراقضایی» در حقوق بین‌الملل عمدتاً به بستر حقوقی وقوع عمل و رعایت یا نقض تضمین‌های بنیادین حق حیات بازمی‌گردد. اعدام فراقضایی به سلب عمدی حیات توسط عوامل دولتی یا با رضایت و حمایت آنان اطلاق می‌شود که خارج از فرآیند قضایی، بدون محاکمه عادلانه و بدون رعایت تضمین‌های آیین دادرسی صورت می‌گیرد و در تمامی شرایط، از منظر حقوق بین‌الملل بشر ممنوع است. در مقابل، قتل هدفمند توسط دولت‌ها گاه در چارچوب ادعاییِ مخاصمه مسلحانه یا دفاع مشروع مطرح می‌شود و مشروعیت آن منوط به تحقق معیارهایی چون ضرورت نظامی، تناسب و تفکیک است. با این حال، هرگاه قتل هدفمند خارج از وضعیت مخاصمه مسلحانه انجام شود، یا در شرایطی که امکان عملی بازداشت و محاکمه فرد وجود داشته باشد، از نظر ماهوی در زمره اعدام‌های فراقضایی قرار می‌گیرد، حتی اگر دولت مرتکب آن را با عناوینی چون «مبارزه با تروریسم» توجیه کند. از این منظر، اعدام فراقضایی را می‌توان حدّ نهایی عدم مشروعیت قتل هدفمند دانست؛ نقطه‌ای که در آن، قالب مفهومی قتل هدفمند دیگر نمی‌تواند مانع از شمول قواعد سخت‌گیرانه حقوق بشر شود.

قتل هدفمند در اسناد و دکترین حقوق بین‌الملل

پدیده «قتل هدفمند» در دهه‌های اخیر به یکی از مناقشه‌برانگیزترین اشکال توسل به زور در حقوق بین‌الملل تبدیل شده است؛ پدیده‌ای که در تقاطع سه رژیم حقوقی — حقوق بین‌الملل بشر، حقوق مخاصمات مسلحانه و حقوق کیفری بین‌المللی — قرار می‌گیرد. ابهام مفهومی این اصطلاح و فقدان تعریف صریح در اسناد الزام‌آور بین‌المللی، موجب شده است که ارزیابی مشروعیت آن عمدتاً مبتنی بر تفسیر نهادها و دکترین حقوقی باشد.

دیدگاه نهادهای حقوق بشری

نهادهای حقوق بشری، به‌ویژه سازوکارهای ویژه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، موضعی به‌شدت محدودکننده و انتقادی نسبت به قتل هدفمند اتخاذ کرده‌اند. گزارشگر ویژه اعدام‌های فراقضایی، بدون محاکمه یا خودسرانه^۱ به‌طور مستمر تصریح کرده است که: ۱. قتل هدفمند اصولاً استثناء بر قاعده ممنوعیت سلب خودسرانه حیات است؛ ۲. استفاده از نیروی مرگ‌بار تنها زمانی مجاز است که: (۱) تهدیدی قریب‌الوقوع علیه حیات وجود داشته باشد، (۲) هیچ وسیله کم‌خطرتر و موثر دیگری (مانند بازداشت) در دسترس نباشد، (۳) استفاده از زور کاملاً ضروری و متناسب باشد. در گزارش معروف سال ۲۰۱۰ (UN Doc. A/HRC/14/24)، گزارشگر ویژه به‌صراحت هشدار می‌دهد که تبدیل قتل هدفمند به یک «سیاست دولتی» یا روش معمول مبارزه با تروریسم، منجر به تضعیف بنیادین حق حیات مندرج در ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی می‌شود. از منظر حقوق بشری، حتی در شرایط مخاصمه مسلحانه، دولت‌ها نمی‌توانند به‌سادگی از تعهدات خود شانه خالی کنند (Bantekas, 2023). بسیاری از گزارش‌ها بر هم‌زمانی و هم‌نشینی^۲ حقوق بشر و حقوق مخاصمات مسلحانه تأکید دارند. بر این اساس: (۱) اگر یک فرد (حتی عضو یک گروه مسلح غیردولتی) قابل دستگیری باشد، (۲) یا در زمان هدف‌گیری تهدید فوری علیه حیات ایجاد نکند، (۳) قتل او اعدام فراقضایی تلقی می‌شود، نه اقدام مشروع جنگی. این رویکرد، به‌ویژه در مورد رهبران سیاسی گروه‌های مسلح اهمیت مضاعف دارد؛ زیرا اغلب نقش آن‌ها ترکیبی از فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و در برخی موارد نظامی است و همین امر، توسل به زور مرگ‌بار را از منظر حقوق بشر به‌شدت مشکوک می‌سازد.

رویکرد دکترین حقوق مخاصمات مسلحانه

در مقابل، دکترین حقوق مخاصمات مسلحانه تحلیلی متفاوت — و در برخی موارد انعطاف‌پذیرتر — ارائه می‌دهد، به‌ویژه در زمینه

² . concurrent applicability

¹ . Special Rapporteur on Extrajudicial, Summary or Arbitrary Executions

حمله صرفاً به درگیری‌های بالفعل و آنی محدود نمی‌گردد، بلکه می‌تواند اقدامات پیشگیرانه علیه تهدیدهای آینده، مستمر و برنامه‌ریزی‌شده را نیز در بر گیرد. بر اساس این برداشت، اگر فردی نقش کلیدی در طراحی، هدایت یا تداوم عملیات خصمانه داشته باشد، اعمال زور مرگ‌بار علیه او حتی در زمانی که عملیات مشخصی در حال وقوع نیست، می‌تواند ذیل ضرورت نظامی توجیه شود. این دیدگاه عملاً مرز میان مخاصمه فعال و وضعیت خارج از درگیری را کمرنگ کرده و مفهوم حمله را به ابزاری برای پاسخ مستمر به «تهدید» بدل می‌سازد، نه صرفاً واکنشی به خشونت بالفعل. در مقابل، دیدگاه مضیق که ریشه در دکترین سستی حقوق مخاصمات مسلحانه دارد، تأکید می‌کند که حمله باید ناظر بر وضعیت‌های عینی و آنی مخاصمه باشد. از این منظر، صرف احتمال مشارکت فرد در خشونت‌های آینده یا نقش کلی او در ساختار یک گروه مسلح، نمی‌تواند مبنای سلب حق حیات قرار گیرد. هواداران این رویکرد هشدار می‌دهند که تعمیم مفهوم حمله به تهدیدهای بالقوه، اصل محدودیت در کاربرد زور و تمایز میان وضعیت جنگ و صلح را تضعیف کرده و راه را برای عادی‌سازی قتل هدفمند در خارج از میدان واقعی نبرد هموار می‌سازد.

دومین محور اختلاف، به اصل تفکیک بازمی‌گردد؛ اصلی که سنگ‌بنای حمایت از غیرنظامیان در حقوق بشردوستانه محسوب می‌شود. در اینجا پرسش اساسی آن است که جایگاه رهبران سیاسی گروه‌های مسلح غیردولتی چگونه باید ارزیابی شود، به‌ویژه زمانی که آن‌ها هم‌زمان نقش‌های مدنی و نظامی ایفا می‌کنند. برخی تفاسیر موسع، این افراد را به‌دلیل جایگاه رهبری و تأثیرگذاری راهبردی‌شان، همواره هدف مشروع تلقی می‌کنند و مشارکت آن‌ها در ساختار کلی خصومت را برای خروج دائمی از حمایت غیرنظامی کافی می‌دانند. در برابر این برداشت، دیدگاه مضیق‌تر استدلال می‌کند که مشروعیت هدف‌گیری چنین افرادی باید به‌صورت موردی و در هر لحظه بررسی شود و صرف عنوان «رهبر

مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی که بستر اصلی وقوع قتل‌های هدفمند معاصر هستند (یمن، غزه، سوریه و غیره). مهم‌ترین نقطه رجوع در این زمینه، تفسیر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در سال ۲۰۰۹ درباره «مشارکت مستقیم در مخاصمه» است. این سند، مفهوم نوآورانه و بحث‌برانگیز «وظیفه رزمی مستمر» را مطرح می‌کند. بر اساس این نظریه: (۱) افرادی که به‌طور مستمر در ساختار فرماندهی، برنامه‌ریزی یا اجرای عملیات‌های نظامی مشارکت دارند، (۲) حتی اگر در یک لحظه خاص مستقیماً در حال جنگیدن نباشند، می‌توانند به‌عنوان هدف نظامی مشروع تلقی شوند. این تحلیل، توسط برخی دولت‌ها به‌منزله مبنایی برای توجیه قتل هدفمند رهبران گروه‌های مسلح غیردولتی — از جمله رهبران سیاسی-نظامی — مورد استفاده قرار گرفته است (Schabas, 2020). در این چارچوب: (۱) رهبران سیاسی حماس یا گروه‌های مشابه، در صورتی که نقش اثبات‌شده‌ای در هدایت عملیات‌های نظامی داشته باشند، (۲) ممکن است خارج از حمایت غیرنظامیان قرار گیرند. با این حال، خود کمیته بین‌المللی صلیب سرخ نیز هشدار می‌دهد که: (۱) صرف عضویت سیاسی یا جایگاه ایدئولوژیک، (۲) یا نقش‌های غیرنظامی مانند تبلیغات، تأمین مالی یا مذاکره سیاسی، برای سلب حمایت حقوقی کافی نیست.

اختلاف‌نظ‌های تفسیری موجود

چالش اصلی در دکترین حقوق بین‌الملل بشردوستانه در مخاصمات غیربین‌المللی، بر سر دامنه تفسیر مفاهیم بنیادینی شکل گرفته است که مستقیماً مشروعیت قتل هدفمند را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. این مفاهیم در نقطه تلاقی ضرورت‌های نظامی، اصل حمایت از غیرنظامیان و حق بنیادین حیات قرار دارند و هرگونه گسترش یا تحدید تفسیری از آن‌ها، پیامدهای عملی و هنجاری عمیقی به‌همراه دارد. نخستین مفهوم چالش‌برانگیز، «حمله» است. در رویکرد موسع که غالباً از سوی دولت‌ها و به‌ویژه دولت‌های درگیر در مبارزه با گروه‌های مسلح غیردولتی اتخاذ می‌شود، مفهوم

قتل هدفمند به عنوان جنایت جنگی (ماده ۸ اساسنامه رم)

قتل هدفمند می تواند در بستر مخاصمات مسلحانه به عنوان جنایت جنگی تحت صلاحیت دیوان قرار گیرد، که تعریف آن در ماده ۸ اساسنامه رم آمده است. عناصر مادی این جرم، به ویژه در مخاصمات بین المللی، شامل «قتل عمدی» اشخاص تحت حمایت کنوانسیون های ژنو است که صراحتاً در ماده ۸(۲)(i)(a) ذکر شده است.¹ این بند شامل هرگونه نقض جدی «کنوانسیون های چهارگانه ژنو در مورد اشخاص حمایت شده» است. عنصر معنوی، یعنی قصد و علم مرتکب به تحقق عناصر مادی، در اینجا حیاتی است و باید احراز شود که فرد هدف قرار گرفته از حمایت قانونی برخوردار بوده یا در زمان حمله، غیرنظامی محسوب می شده است (Melzer, 2008).

چالش اصلی در قتل هدفمند رهبران سیاسی، تعیین وضعیت حقوقی قربانی است. اگر هدف مورد نظر، شخصی غیرنظامی باشد که در مخاصمه مسلحانه بین المللی مورد هدف قرار گیرد، این عمل ذیل ماده ۸(۲)(i)(b)، یعنی «تعمد در هدایت حملات علیه جمعیت غیرنظامی به عنوان چنین یا علیه افراد غیرنظامی که مستقیماً در مخاصمات شرکت ندارند»، قابل تعقیب است.² این در حالی است که در مخاصمات مسلحانه غیربین المللی، قتل هدفمند باید به نقض های جدی حقوق عرفی و ماهوی اشاره کند، مانند آنچه در ماده ۸(۲)(i)© ذکر شده که شامل «قتل عمدی» در جریان نقض قواعد بنیادین حقوق بشردوستانه است (ICRC, 2023). نقض قواعد بنیادین حقوق بشردوستانه، که خود نیازمند تحلیل تفسیری است، اساس انتساب این قتل به سطح جنایت جنگی محسوب می شود.

قتل هدفمند به عنوان جنایت علیه بشریت (ماده ۷ اساسنامه رم)

در صورتی که قتل هدفمند در بستر صلح یا خارج از چارچوب یک مخاصمه مسلحانه (یا در چارچوبی که به «حمله گسترده»

سیاسی» یا «عضو ارشد» یک گروه مسلح، به خودی خود موجب زوال مستمر حمایت نمی شود. بر اساس این رویکرد، تنها زمانی می توان اصل تفکیک را رعایت شده دانست که مشارکت مستقیم و مؤثر فرد در مخاصمات، آن هم در ارتباط زمانی نزدیک با حمله، احراز گردد. در غیر این صورت، قتل هدفمند رهبران سیاسی با نقش های دوگانه، نه تنها اصل تفکیک را مخدوش می کند، بلکه به تضعیف مرز میان رزمنده و غیرنظامی و گسترش غیرقابل کنترل حوزه اهداف مشروع منجر می شود. در مجموع، اختلافات دکرین پیرامون تفسیر مفاهیم حمله و تفکیک نشان می دهد که مشروعیت قتل هدفمند در مخاصمات غیربین المللی، بیش از آنکه پاسخ قطعی داشته باشد، تابع انتخاب میان دو منطق متعارض است: منطق امنیت محور و پیشگیرانه از یک سو، و منطق محدودکننده و حمایت محور از حق حیات و غیرنظامیان از سوی دیگر.

به گفته دیوید کرتزمر (Kretzmer, 2005)، توجیه قتل هدفمند بر اساس تهدید بالقوه، خطر لغزش به سمت «جنگ دائمی و بدون مرز» را به همراه دارد؛ وضعیتی که در آن تمایز میان جنگ و صلح، و میان نظامی و غیرنظامی، عملاً از بین می رود.

می توان گفت که (۱) نهادهای حقوق بشری قتل هدفمند را یک استثناء بسیار محدود و اغلب غیرقانونی می دانند؛ (۲) دکرین مخاصمات غیربین المللی در شرایط مشخص و با معیارهایی سخت گیرانه، امکان توجیه آن را می پذیرد؛ (۳) اختلاف تفسیری میان این دو رویکرد، مستقیماً بر امکان یا عدم امکان مشروع دانستن قتل هدفمند رهبران سیاسی گروه های مسلح اثر می گذارد. این شکاف مفهومی، دقیقاً همان نقطه ای است که بحث مسئولیت کیفری فردی و امکان شمول قتل هدفمند ذیل جنایت علیه بشریت (ماده ۷ اساسنامه رم) یا جنایت جنگی را به یکی از مهم ترین منازعات معاصر حقوق کیفری بین المللی تبدیل کرده است.

قتل هدفمند از منظر حقوق بین الملل کیفری

² . Rome Statute, 2024: Art. 8(2)(b)(i)

¹ . Rome Statute, 2024: Art. 8(2)(a)(i)

دومین سطح، مسئولیت آمر و تحریک‌کننده است که در ماده ۲۵(۳)(b) و © تعریف شده است. هر فردی که مرتکب جنایت شود یا مرتکب را تحریک یا ترغیب به ارتکاب نماید، یا به ارتکاب آن مساعدت یا یاری مؤثر کند به نحوی که اراده مجرمانه در وقوع آن نقش داشته باشد، مسئول است. این امر به ردیابی تصمیم‌گیرندگان سیاسی و نظامی‌ای که فرمان حمله را صادر کرده‌اند، می‌انجامد (Cassese, 2022).

نهایتاً، سازوکار کلیدی در انتساب مسئولیت به رهبران ارشد، اصل مسئولیت فرماندهی و مافوق است که در ماده ۲۸ اساسنامه رم تدوین شده است. این ماده مسئولیت فرماندهان نظامی یا اشخاصی که عملاً نقش فرماندهی را ایفا می‌کنند، در قبال جنایاتی که زیردستانشان مرتکب شده‌اند، تعیین می‌کند.^۲ این مسئولیت زمانی احراز می‌شود که فرمانده از وقوع یا قریب‌الوقوع بودن جنایت آگاه بوده یا با توجه به شرایط، «می‌بایست آگاه می‌بود» (Should have known) و در عین حال، اقدامات لازم و معقول را برای جلوگیری از وقوع یا مجازات مرتکبان اتخاذ نکرده باشد (Bantekas, 2023). این ماده ابزاری برای تعقیب رهبران سیاسی است که با وجود علم، بر سیاست‌های مبتنی بر قتل هدفمند سرپوش می‌گذارند یا آن را تأیید می‌کنند.

صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در رسیدگی به قتل هدفمند

اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بر وقایع مرتبط با قتل هدفمند رهبران سیاسی، به شدت به تحقق شرایط مندرج در بخش دوم اساسنامه رم (صلاحیت، قابلیت پذیرش و قانون قابل اجرا) وابسته است. این صلاحیت یک صلاحیت جهانی نیست، بلکه محدود به زمان (ماده ۱۱)، مکان (ماده ۱۲) و ارجاع (ماده ۱۳) است.

صلاحیت موضوعی، شخصی و سرزمینی ICC

مشروعیت ببخشند) و در مقیاس وسیع رخ دهد، ممکن است تحت صلاحیت جنایت علیه بشریت قرار گیرد. ماده ۷(۱)(a) اساسنامه رم، «قتل» را به عنوان یکی از مصادیق جنایت علیه بشریت تعریف می‌کند.^۱ شرط اساسی برای تحقق این جنایت، ارتکاب قتل به عنوان بخشی از «حمله گسترده یا سیستماتیک علیه هر جمعیت غیرنظامی» است.

شرط «حمله گسترده یا سیستماتیک» مستلزم آن است که عمل قتل، نه یک اقدام موردی و پراکنده، بلکه بخشی از یک الگوی رفتاری با سازماندهی و اهداف مشخص باشد (Cryer et al., 2019). علاوه بر این، در تحقق جنایت علیه بشریت، عنصر «سیاست دولت یا سازمان» اهمیت محوری دارد. این سیاست باید بر هدف قرار دادن جمعیت غیرنظامی متمرکز باشد، حتی اگر این سیاست به صورت ضمنی و از طریق رویه‌های مکرر سازمانی قابل اثبات باشد (Ambos, 2021). جایگاه رهبران سیاسی به عنوان قربانی در این سطح از تحلیل، زمانی اهمیت می‌یابد که قتل آنها نشان‌دهنده تلاشی سازمان‌یافته برای حذف یک طبقه خاص از جامعه (نظیر رهبران سیاسی مخالف) باشد که این امر می‌تواند ذیل ماده ۷(۱)(h) یعنی «اضطهاد» نیز قابل بررسی باشد، به شرطی که با نیت تمایزگذاری بر اساس دلایل سیاسی یا گروهی صورت پذیرد (Werle & Jessberger, 2020).

مسئولیت کیفری فردی آمران و عاملان

مسئولیت کیفری ناشی از قتل هدفمند، طبق اصول بنیادین حقوق بین‌الملل کیفری، فردی است و بر اساس اصول اساسی اساسنامه رم احراز می‌شود. نخستین سطح مسئولیت، مسئولیت مباشر است که بر اساس ماده ۲۵(۳)(a) اعمال می‌شود؛ یعنی شخصی که مستقیماً مرتکب قتل شده یا از طریق شخص دیگری که تحت کنترل کامل او بوده، جنایت را اجرا کرده است.

² . Rome Statute, 2024: Art. 28

¹ . Rome Statute, 2024: Art. 7(1)(a)

ارزیابی می‌نماید. تحقیقات نمایشی یا صوری که هدف آن صرفاً جلوگیری از ورود دیوان باشد، نمی‌تواند مانع از اعمال صلاحیت دیوان شود. این رویکرد در وضعیت غزه به‌طور عینی آزمون شده است. در دسامبر ۲۰۲۵، دیوان تجدیدنظر با رد درخواست تجدیدنظر، صلاحیت دیوان برای بررسی اتهامات جنایات جنگی در غزه را تأیید کرد و بر این نکته تأکید نمود که اصل تکمیلی نباید به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از رسیدگی بین‌المللی مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

موانع عملی اعمال صلاحیت

با وجود چارچوب حقوقی نسبتاً روشن، اعمال صلاحیت دیوان با موانع عملی جدی روبرو است: ۱. ملاحظات سیاسی: فشارهای دولت‌های دارای حق وتو در شورای امنیت یا قطع همکاری مالی می‌تواند بر تصمیمات دادستان در مورد ارجاع یک وضعیت یا صدور احضاریه تأثیر بگذارد (Schabas, 2020: 450). ۲. جمع‌آوری ادله: اثبات عنصر معنوی (قصد جنایی) و انتساب عمل به یک سیاست دولتی یا سازمانی در عملیات‌های اطلاعاتی محرمانه بسیار دشوار است. دسترسی به اطلاعات طبقه‌بندی شده معمولاً در انحصار دولت‌های ملی است. ۳. همکاری دولت‌ها: طبق ماده ۸۷، دیوان برای اجرای احضاریه‌ها، دریافت اسناد و استرداد متهمان به همکاری دولت‌ها وابسته است. عدم همکاری دولت محل وقوع جنایت یا دولت متبوع متهمان، عملاً رسیدگی را متوقف می‌کند. این چالش به‌ویژه در مواردی که افراد تحت تعقیب شهروند دولت‌های قدرتمند غیرعضو باشند، تشدید می‌شود.

رویه قضایی اخیر و چشم‌انداز آینده

اگرچه دیوان تاکنون حکم قطعی مبنی بر محکومیت تحت عنوان خاص «قتل هدفمند رهبران سیاسی» صادر نکرده، اما رسیدگی به وضعیت غزه (که شامل بررسی اتهامات علیه هر دو طرف درگیر است) و ارجاع احتمالی وضعیت یمن، نشان‌دهنده ظرفیت دیوان

صلاحیت موضوعی دیوان به چهار جنایت اصلی محدود می‌شود: جنایت نسل‌زدایی، جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و جنایت تجاوز.^۱ در صورتی که قتل هدفمند به‌عنوان جنایت جنگی (مثلاً هدف قراردادن غیرنظامیان یا استفاده نامتناسب از نیرو) یا جنایت علیه بشریت (به‌عنوان بخشی از یک حمله گسترده یا سیستماتیک علیه جمعیت غیرنظامی) احراز شود، دیوان صلاحیت موضوعی دارد. صلاحیت شخصی دیوان منحصرراً بر افراد حقیقی اعمال می‌شود، نه دولت‌ها.^۲

بزرگ‌ترین چالش در تعیین صلاحیت دیوان، مربوط به چالش عدم عضویت برخی دولت‌ها است. طبق ماده ۱۲(۲)، دیوان تنها در صورتی صلاحیت سرزمینی یا شخصی دارد که: ۱. دولت محل وقوع جنایت، یا ۲. دولت متبوع متهم، از طرف‌های اساسنامه باشد. با این حال، این محدودیت با سازوکار ارجاع توسط شورای امنیت سازمان ملل که بر اساس ماده ۱۳(b) اعمال می‌شود، قابل دور زدن است. ارجاع شورای امنیت می‌تواند صلاحیت دیوان را حتی نسبت به دولت‌های غیرعضو نیز گسترش دهد، اگرچه این اقدام همواره محل مناقشه سیاسی بوده است (Cassese, 2022).

اصل تکمیلی و تفسیر معاصر آن (سیاست ۲۰۲۴)

اعمال صلاحیت دیوان مشروط به احراز اصل تکمیلی است که در ماده ۱۷ اساسنامه رم تثبیت شده است. بر اساس این ماده، دیوان تنها در صورتی وارد رسیدگی می‌شود که دولت‌های ملی صلاحیت‌دار «ناتوان از انجام تحقیقات یا تعقیب قضایی» یا «عمداً از انجام آن خودداری کنند».^۳

در آوریل ۲۰۲۴، دفتر دادستان دیوان سندی با عنوان «سیاست در مورد اصل تکمیلی و همکاری» منتشر کرد که تفسیر معاصر و عملیاتی از ماده ۱۷ را ارائه می‌دهد. در این سند تأکید شده است که دادستان نه تنها «ناتوانی» یا «عدم تمایل» دولت ملی را بررسی می‌کند، بلکه «اصالت» (genuineness) تحقیقات ملی را نیز

³ . Rome Statute, 2024: Art. 17(1)(a)

¹ . Rome Statute, 2024: Art. 5

² . Rome Statute, 2024: Art. 1

بین‌المللی است و از سوی دیگر، در سطح رویارویی مستقیم با گروه‌هایی نظیر حماس، ویژگی‌های مخاصمه مسلحانه غیربین‌المللی را داراست. در مقابل، وضعیت یمن عمدتاً به‌عنوان یک مخاصمه مسلحانه غیربین‌المللی میان دولت یمن و گروه‌های مسلح سازمان‌یافته، به‌ویژه جنبش انصارالله (حوثی‌ها)، طبقه‌بندی می‌شود؛ هرچند مداخله ائتلاف نظامی تحت رهبری دولت‌های خارجی، باعث پیچیدگی در توصیف حقوقی این مخاصمه شده است (Cassese, 2022; Polaine, 2020). با این حال، غالب تحلیل‌های حقوقی، از جمله گزارش‌های تخصصی حقوق بشردوستانه بین‌المللی، یمن را همچنان در قالب مخاصمه مسلحانه غیربین‌المللی تحلیل می‌کنند

بازیگران اصلی

در هر دو وضعیت، بازیگران متعددی درگیر هستند که نقش آنان در تحلیل مسئولیت کیفری اهمیت اساسی دارد: (۱) بازیگران دولتی: در غزه، نیروهای مسلح اسرائیل و در یمن، دولت یمن و دولت‌های عضو ائتلاف نظامی. (۲) بازیگران غیردولتی سازمان‌یافته: شامل گروه‌هایی نظیر حماس در غزه و انصارالله در یمن که از ساختار فرماندهی، کنترل سرزمینی و توان عملیاتی مستمر برخوردارند. (۳) بازیگران دارای نفوذ غیرمستقیم: دولت‌هایی که از طریق حمایت مالی، تسلیحاتی یا اطلاعاتی در مخاصمه نقش دارند. صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی نسبت به این بازیگران، به وضعیت عضویت دولت‌ها در اساسنامه رم یا پذیرش صلاحیت دیوان مبتنی بر ماده ۱۲ وابسته است؛ موضوعی که به‌ویژه در مورد یمن، محدودیت‌های عملی جدی ایجاد می‌کند.

تحلیل حقوقی مصادیق قتل هدفمند رهبران سیاسی

در حقوق بین‌الملل بشردوستانه، وضعیت حقوقی فرد هدف نقطه عزیمت تحلیل مشروعیت هرگونه به‌کارگیری نیروی مرگبار است. اصل تفکیک که یک قاعده عرفی و آمره حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود، دولت‌ها و طرف‌های مخاصمه را ملزم می‌سازد

برای توسعه رویه قضایی در این حوزه است. تحلیل تصمیمات اخیر نشان می‌دهد که دیوان تمایل دارد دامنه صلاحیت سرزمینی خود را بر اساس پذیرش صلاحیت توسط دولت غزه و تفسیر گسترده از قوانین بین‌المللی حاکم بر درگیری‌های غیربین‌المللی بسط دهد. همچنین، هرگونه تصمیم دادستان مبنی بر عدم قابلیت پذیرش یک پرونده به‌دلیل صلاحیت ملی، می‌تواند مورد ارزیابی مجدد دیوان قرار گیرد و معیارهای تفسیر «اصالت تحقیقات ملی» را برای آینده شکل دهد.

مطالعه موردی: تحولات یمن و غزه

تحولات یمن و غزه از حیث تنوع بازیگران، پیچیدگی حقوقی مخاصمات و فراوانی ادعاهای مربوط به قتل هدفمند رهبران سیاسی، نمونه‌ای شاخص برای بررسی حدود و امکان اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی محسوب می‌شوند. این دو وضعیت، بستر مناسبی برای سنجش کارآمدی قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بین‌الملل کیفری در مواجهه با الگوهای جدید خشونت سازمان‌یافته فراهم می‌آورند.

بستر حقوقی و ماهیت مخاصمات

تشخیص نوع مخاصمه (بین‌المللی / غیربین‌المللی)

تشخیص نوع مخاصمه، نخستین و بنیادی‌ترین گام در تعیین رژیم حقوقی حاکم و در نتیجه، امکان اعمال مواد ۷ و ۸ اساسنامه رم است. در وضعیت غزه، دیوان کیفری بین‌المللی طی رأی دیوان استیناف در ژانویه ۲۰۲۵، صلاحیت دیوان نسبت به جنایات ارتكابی در سرزمین‌های اشغالی غزه، از جمله نوار غزه، را مجدداً تأیید نمود. دیوان اعلام کرد که دامنه تحقیقات، محدود به یک «وضعیت جدید» پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ نبوده، بلکه در تداوم وضعیت جاری غزه قابل بررسی است. از منظر حقوق بشردوستانه، مخاصمه در غزه غالباً ترکیبی توصیف می‌شود؛ بدین معنا که از یک سو، به دلیل اشغال سرزمین و درگیری میان یک دولت و گروه‌های مسلح سازمان‌یافته، واجد عناصر مخاصمه مسلحانه

یمن از طریق حملات هوایی، پهبادی یا موشکی در مناطق پرجمعیت شهری انجام شده‌اند؛ شیوه‌ای که به‌لحاظ پیش‌بینی‌پذیری خسارات جانبی، به‌ندرت با استاندارد تناسب سازگار است. از سوی دیگر، اصل ضرورت نظامی اقتضا می‌کند که توسل به نیروی مرگ‌بار، آخرین گزینه ممکن باشد. در مواردی که امکان دستگیری، محاکمه کیفری یا خنثی‌سازی تهدید از طریق ابزارهای کم‌خطرتر وجود داشته، استفاده از قتل هدفمند، فاقد ضرورت حقوقی تلقی می‌شود.

انطباق یا عدم انطباق با مواد ۷ و ۸ اساسنامه رم

از منظر حقوق کیفری بین‌المللی، قتل هدفمند می‌تواند در دو سطح متفاوت اما مرتبط، مورد تحلیل قرار گیرد. در سطح نخست، ذیل جنایات جنگی (ماده ۸ اساسنامه رم)، هرگاه: (۱) فرد هدف‌گرفته شده واجد وضعیت غیرنظامی باشد، یا (۲) حمله با نقض اصول تفکیک، تناسب یا ضرورت نظامی انجام شود. این عمل می‌تواند مصداق ماده ۸(۲)(i)(b) (حمله عمدی علیه غیرنظامیان) یا در مخاصمات غیر بین‌المللی، ماده ۸(۲)©(i) (قتل اشخاصی که مستقیماً در مخاصمه شرکت ندارند) تلقی گردد. عنصر ذهنی این جنایات، وفق ماده ۳۰ اساسنامه رم، مستلزم احراز قصد و علم نسبت به وضعیت غیرنظامی یا احتمال بالای خسارت نامتناسب است. در سطح دوم، اگر قتل‌های هدفمند از حالت موردی خارج شده و در قالب الگوی تکرارشونده، گسترده یا سیستماتیک و در راستای یک سیاست دولتی یا سازمانی علیه جمعیت غیرنظامی ارتکاب یابد، امکان شمول ماده ۷ (جنایت علیه بشریت) مطرح می‌شود. تحولات اخیر در تفسیر دیوان نشان می‌دهد که مفهوم «سیاست سازمانی» صرفاً محدود به دولت‌ها نیست و می‌تواند شامل گروه‌های مسلح غیردولتی با ساختار فرماندهی مؤثر نیز شود (Ambos, 2021). در این صورت، قتل رهبران سیاسی غیرمشارک، حتی اگر در بستر مخاصمه رخ دهد، می‌تواند واجد وصف جنایت علیه بشریت باشد.

که همواره میان رزمندگان و غیرنظامیان تمایز قائل شوند و حملات را صرفاً متوجه اهداف نظامی نمایند. بر این اساس، اصل بر حمایت غیرنظامیان از حمله مستقیم است و این حمایت تنها در صورت «مشارکت مستقیم در مخاصمات» به‌طور موقت و استثنایی زایل می‌شود (ICRC, 2024). رهبران سیاسی، حتی در شرایط مخاصمه مسلحانه، فی‌نفسه غیرنظامی تلقی می‌شوند. جایگاه سیاسی، نفوذ اجتماعی، نقش ایدئولوژیک یا حتی حمایت مالی و تبلیغاتی از یک گروه مسلح، به‌تنهایی موجب سلب حمایت غیرنظامی نمی‌گردد. مطابق تحلیل نایل ملزر، مشارکت مستقیم مستلزم وجود سه عنصر هم‌زمان است: (۱) آستانه معینی از آسیب نظامی، (۲) رابطه علی مستقیم میان فعل فرد و خسارت نظامی، (۳) پیوند زمانی و مکانی نزدیک با مخاصمه مسلحانه. در غیاب این عناصر، قتل فرد حتی اگر رهبر سیاسی یک گروه درگیر باشد، نقض آشکار اصل تفکیک محسوب می‌شود (Melzer, 2008). در پرونده‌های مرتبط با غزه و یمن، اغلب دولت‌ها برای توجیه هدف‌گیری رهبران سیاسی، به ادعای «نقش کلی در هدایت عملیات نظامی» استناد می‌کنند، بدون آن‌که شواهد عینی و قابل راستی‌آزمایی از کنترل عملیاتی مستقیم یا دخالت فوری در مخاصمه ارائه دهند. این امر، از منظر حقوقی، معیارهای پذیرفته‌شده حقوق مخاصمات مسلحانه را تأمین نمی‌کند و مشروعیت عملیات را با تردید جدی مواجه می‌سازد.

ارزیابی مشروعیت عملیات‌های قتل هدفمند

حتی در فروضی که مشارکت مستقیم فرد هدف در مخاصمه احراز شود، مشروعیت قتل هدفمند به‌طور خودکار مفروض نیست. مشروعیت عملیات مستلزم رعایت توأمان سه اصل بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه است: تفکیک، تناسب و ضرورت نظامی. اصل تناسب ایجاب می‌کند که خسارت جانبی واردشده به غیرنظامیان نباید در مقایسه با مزیت نظامی مستقیم و مشخص، بیش از حد باشد. در عمل، بسیاری از قتل‌های هدفمند در غزه و

امکان انتساب مسئولیت کیفری بین‌المللی

احراز عناصر جرم و اشکال مسئولیت

انتساب مسئولیت کیفری بین‌المللی مستلزم احراز هم‌زمان عنصر مادی (ارتکاب یا مشارکت در قتل) و عنصر معنوی (قصد و علم) است. اساسنامه رم در ماده ۲۵، دامنه گسترده‌ای از اشکال مسئولیت فردی را پیش‌بینی کرده است؛ از مباشرت مستقیم تا آمرانه، معاونت و مشارکت در یک طرح مشترک جنایی. در پرونده‌های قتل هدفمند، نقش رهبران سیاسی و نظامی غالباً ذیل صدور دستور، طراحی عملیات یا تأیید آگاهانه سیاست هدف‌گیری تحلیل می‌شود. در مورد گروه‌های مسلح سازمان‌یافته، وجود سلسله‌مراتب فرماندهی، کنترل مؤثر و قابلیت اعمال انضباط معیار کلیدی برای اثبات انتساب مسئولیت است. افزون بر این، ماده ۲۸ اساسنامه رم، مبنای مهمی برای مسئولیت فرماندهی فراهم می‌سازد؛ به‌ویژه در مواردی که رهبران از وقوع جنایات آگاه بوده یا باید آگاه می‌بودند و از اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری یا مجازات مرتکبان خودداری کرده‌اند.

چالش‌های اثبات، صلاحیت و اجرای تصمیمات

با وجود چارچوب حقوقی نسبتاً روشن، اعمال عملی مسئولیت کیفری با موانع جدی مواجه است. نخست، چالش صلاحیت به‌ویژه در وضعیت یمن برجسته است؛ زیرا نه دولت یمن و نه بسیاری از بازیگران اصلی مخاصمه عضو دیوان نیستند و ارجاع شورای امنیت نیز به‌دلیل ملاحظات سیاسی تاکنون محقق نشده است. این امر عملاً امکان ورود دیوان کیفری بین‌المللی را مسدود می‌کند. دوم، چالش اثبات عنصر معنوی است. در عملیات‌های پیچیده نظامی، اثبات قصد جنایی رهبران به‌ویژه قصد حمله به غیرنظامیان یا علم به نامتناسب بودن خسارات نیازمند دسترسی به اسناد طبقه‌بندی‌شده، مکاتبات داخلی و زنجیره تصمیم‌گیری است؛ امری که در نبود همکاری دولت‌ها بسیار دشوار می‌نماید. سوم،

چالش اجرای تصمیمات دیوان حتی در وضعیت‌هایی مانند غزه که صلاحیت دیوان تأیید شده، خود را به‌وضوح نشان می‌دهد. عدم اجرای احضاریه‌ها، استنکاف از بازداشت متهمان و نادیده‌گرفتن دستورات دیوان، اعتبار عملی عدالت کیفری بین‌المللی را تضعیف می‌کند. سیاست‌های جدید دادستان تلاش کرده‌اند با تمرکز بر اصالت تحقیقات ملی و اولویت‌دهی به پرونده‌های با شواهد قوی، این چالش را تا حدی مدیریت کنند؛ با این حال، مشکل بنیادین وابستگی دیوان به همکاری دولت‌ها همچنان پابرجاست.

چالش‌ها و خلأهای حقوقی موجود

ابهام مفهومی قتل هدفمند

اصطلاح «قتل هدفمند» در حقوق بین‌الملل تعریف جامع و مورد اجماعی ندارد. این ابهام مفهومی منجر به تفسیرهای گوناگون و گاه متضاد توسط دولت‌ها شده است. از یک سو، برخی دولت‌ها آن را ذیل عملیات نظامی مشروع در چارچوب حقوق مخاصمات مسلحانه تحلیل می‌کنند (Melzer, 2008). از سوی دیگر، نهادهای حقوق بشری و گزارشگران ویژه سازمان ملل غالباً آن را مصداق «اعدام فراقضایی» و نقض حقوق بشر می‌دانند (UN, 2024). این دوگانگی مفهومی، ارزیابی حقوقی یکسان از مصادیق مشابه را ناممکن می‌سازد. برای نمونه، در مخاصمه غزه، تفسیر اسرائیل از «مبارز مستقیم»^۱ آنقدر گسترده است که عملاً هر فرد مرتبط با حماس را مشمول هدف‌گیری مشروع می‌داند، در حالی که دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی خود (۲۰۰۴) بر ضرورت تفسیر مضیق این مفهوم تأکید کرده است. این شکاف تفسیری، فضایی برای توجیه‌پذیری عملیات‌های مشکوک فراهم می‌آورد.

ضعف ضمانت اجرای بین‌المللی

^۱ Direct Participant in Hostilities

بشردوستانه در گستره جهانی اعمال می‌شود (Sassòli & Olson, 2008). این شکاف نظری، یک خلأ هنجاری ایجاد می‌کند که دولتها می‌توانند با استناد به یکی از دو رژیم، اقدامات خود را توجیه کنند.

محدودیت‌های عملی و ساختاری دیوان کیفری بین‌المللی

دیوان با محدودیت‌های ذاتی چندگانه‌ای مواجه است که توان آن را در تعقیب قتل‌های هدفمند به شدت کاهش می‌دهد: (۱) محدودیت صلاحیت‌ای: دیوان تنها صلاحیت رسیدگی به جنایات ارتكابی در قلمرو دول عضو یا توسط اتباع آنها را دارد، یا در صورت ارجاع شورای امنیت. وضعیت یمن به دلیل عدم عضویت طرفین اصلی و نبود ارجاع شورای امنیت، عملاً خارج از دسترس دیوان است (Polaine, 2020). (۲) چالش‌های اثباتی: اثبات عنصر معنوی (Mens Rea) جنایت، به ویژه «قصد» برای ارتكاب جنایت علیه بشریت یا سیاست سازمانی پشت یک عملیات هدفمند، بسیار دشوار است. دسترسی دادستان به اسناد طبقه‌بندی‌شده نظامی و اطلاعاتی تقریباً ناممکن است. (۳) معیار «مصلحت عدالت»: حتی در صورت وجود دلایل کافی، دادستان می‌تواند با استناد به ماده ۵۳(۱) © اساسنامه رم، از تعقیب صرف‌نظر کند اگر تعقیب «مصلحت عدالت» نباشد. این معیار نامشخص می‌تواند تحت تأثیر ملاحظات سیاسی قرار گیرد. (۴) عدم همکاری دولتها: همان‌طور که در مورد احضاریه نتانیاها مشاهده شد، عدم همکاری دول عضو بزرگ‌ترین مانع عملی است. مجمع دول عضو به رغم اختیارات نظارتی، نتوانسته سازوکار مؤثری برای مجازات دول متخلف ایجاد کند (Askarisirchi, 2025). خلأها و چالش‌های فوق نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل موجود به تنهایی قادر به مهار و پاسخگویی مؤثر به پدیده قتل‌های هدفمند رهبران سیاسی نیست. نظام کنونی ترکیبی است از قواعد پراکنده، ضمانت اجرای ضعیف، و نهادهایی که به شدت تحت تأثیر قدرت سیاسی هستند. تحقق عدالت کیفری بین‌المللی

نظام حقوق بین‌الملل فاقد یک مکانیسم اجرایی متمرکز و قوی است. دیوان کیفری بین‌المللی به عنوان نهاد اصلی تعقیب، فاقد نیروی پلیس یا ابزار اجرایی مستقل است و کاملاً وابسته به همکاری دول عضو است (Askarisirchi, 2025). ماده ۸۶ اساسنامه رم همکاری کامل دول عضو را الزامی می‌داند، اما در عمل، این تعهد اغلب نادیده گرفته می‌شود. نمونه بارز آن، عدم اجرای احضاریه‌های دیوان علیه بنیامین نتانیاها توسط مجارستان در سال ۲۰۲۵ است. حتی دول قدرتمند غیرعضو مانند ایالات متحده، با صدور فرمان اجرایی علیه دادستان دیوان، به طور فعال در مسیر عدالت کیفری بین‌المللی مانع‌تراشی می‌کنند (همان). این وابستگی مطلق به اراده سیاسی دولتها، دیوان را در «تله مشروعیت» (Legitimacy Trap) گرفتار کرده است: از یک سو برای حفظ مشروعیت نیاز به تعقیب قدرتمندان دارد، و از سوی دیگر برای اجرای احکام خود به همکاری همان قدرتمندان وابسته است (ICC, 2024).

شکاف میان حقوق بشر و حقوق مخاصمات مسلحانه

تعامل و تقدم قواعد دو رژیم حقوقی حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بین‌الملل حقوق بشر در فضای مخاصمات مسلحانه، به ویژه در عملیات‌های خارج از میدان نبرد سنتی، همچنان محل مناقشه است. رویکرد «تکمیلی» که توسط دیوان اروپایی حقوق بشر در پرونده‌هایی مانند *Hassan v. UK* (۲۰۱۴) پذیرفته شد، می‌گوید حقوق بین‌الملل بشردوستانه به عنوان قانون خاص در میدان نبرد حاکم است. اما در مورد قتل‌های هدفمند در مناطق دور از درگیری فعال، این سؤال مطرح است که کدام رژیم حقوقی حاکم است؟ گزارشگر ویژه قتل‌های فراقضایی معتقد است استانداردهای سخت‌گیرانه حقوق بشری، از جمله ضرورت و تناسب دقیق، حتی در زمان جنگ باید رعایت شود (UN, 2024). در مقابل، برخی دولتها استدلال می‌کنند که در «جنگ با ترور»، مرزهای جغرافیایی میدان نبرد محو شده و حقوق بین‌الملل

این ظرفیت حقوقی در عمل با محدودیت‌های جدی روبه‌روست. وابستگی دیوان به همکاری دولت‌ها، محدودیت‌های صلاحیتی در وضعیت دولت‌های غیرعضو مانند یمن، فشارهای سیاسی و اقتصادی قدرت‌های بزرگ، چالش‌های اثباتی به‌ویژه در دسترسی به اسناد محرمانه نظامی، و تفسیرهای موسع از اصل «مصلحت عدالت»، همگی موجب شده‌اند که فاصله‌ای معنادار میان توان نظری دیوان و کارآمدی عملی آن شکل گیرد. به عبارت دیگر، دیوان کیفری بین‌المللی بیش از آنکه با بحران صلاحیت مواجه باشد، با بحران اجرا و ضمانت اجرا روبه‌روست.

در پرتو این یافته‌ها، چند پیشنهاد حقوقی قابل طرح است. نخست، شفاف‌سازی مفهومی قتل هدفمند ضرورت دارد. فقدان تعریف صریح و الزام‌آور در معاهدات بین‌المللی، امکان سوءاستفاده تفسیری را برای دولت‌ها فراهم کرده است. تدوین یک تفسیر رسمی یا سند تفسیری مشترک ذیل حقوق بشردوستانه و حقوق بشر، مشابه آنچه در خصوص مفاهیمی چون «مشارکت مستقیم در مخاصمات» صورت گرفته، می‌تواند به کاهش این ابهام و یکسان‌سازی معیارهای ارزیابی کمک کند. دوم، تقویت پاسخ‌گویی کیفری بین‌المللی مستلزم بازاندیشی در سازوکارهای همکاری با دیوان است. ایجاد ابزارهای تنبیهی مؤثرتر علیه دولت‌های غیرهمکار، کاهش وابستگی دیوان به اراده سیاسی دولت‌ها، و تقویت نقش مجمع دول عضو در تضمین اجرای تعهدات، می‌تواند شکاف میان حقوق و اجرا را تا حدی ترمیم کند. سوم، توسعه و تثبیت رویه قضایی بین‌المللی اهمیت اساسی دارد. استمرار تحقیقات و تصمیمات قضایی شفاف در وضعیت‌هایی مانند غزه، می‌تواند به تدریج معیارهای حقوقی روشن‌تری در خصوص قتل هدفمند، نسبت میان حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بین‌الملل حقوق بشر، و حدود مشروعیت استفاده از نیروی مرگبار ایجاد کند و نقش بازدارنده حقوق بین‌الملل کیفری را تقویت نماید. در مجموع، این پژوهش نشان می‌دهد که قتل هدفمند در

در این حوزه مستلزم تقویت هنجارهای شفاف (مانند تعریف مشخص قتل هدفمند)، ایجاد مکانیسم‌های اجرایی مستقل‌تر برای دیوان، و پر کردن شکاف نظری بین حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بین‌الملل حقوق بشر از طریق رویه قضایی یکپارچه است. تا زمانی که این اصلاحات ساختاری محقق نشود، قتل‌های هدفمند در منطقه خاکستری بین جنگ و صلح، و بین مشروعیت و جنایت ادامه خواهد یافت.

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که «قتل هدفمند» در تحولات یمن و غزه، اگرچه در گفتمان سیاسی و نظامی برخی دولت‌ها به‌عنوان ابزار مشروع امنیتی یا دفاعی معرفی می‌شود، اما در چارچوب حقوق بین‌الملل کیفری واجد ظرفیت بالایی برای انطباق با عناوین جنایت جنگی و در شرایط خاص جنایت علیه بشریت است. تحلیل تطبیقی مقررات اساسنامه رم، رویه‌های تفسیری دیوان کیفری بین‌المللی و اسناد حقوق بشری و بشردوستانه نشان داد که عنصر کلیدی در ارزیابی حقوقی این اقدامات، نه عنوان انتخابی دولت‌ها، بلکه وضعیت حقوقی هدف، ماهیت مخاصمه، رعایت اصول تفکیک، تناسب و ضرورت، و وجود سیاست دولتی یا سازمانی است. بررسی مطالعات موردی یمن و غزه نیز آشکار کرد که قتل‌های هدفمند رهبران سیاسی و میدانی، اغلب در بستر ابهام‌های حقوقی، تفسیر موسع از مشارکت مستقیم در مخاصمات، و با فقدان نظارت قضایی مؤثر انجام می‌شوند؛ امری که زمینه نقض گسترده قواعد آمره حقوق بین‌الملل را فراهم می‌سازد.

ارزیابی ظرفیت واقعی دیوان کیفری بین‌المللی بیانگر آن است که دیوان از منظر حقوقی و هنجاری واجد صلاحیت و ابزارهای لازم برای تعقیب چنین جنایاتی است. مواد ۷، ۸، ۲۵، ۲۸ و ۳۰ اساسنامه رم، در کنار تحولات اخیر در رویه دادستانی و تصمیمات جدید شعبه‌های دیوان، امکان انتساب مسئولیت کیفری فردی حتی به عالی‌ترین مقامات سیاسی و نظامی را فراهم می‌کند. با این حال،

محدودیت‌ها، همچنان نقشی محوری و غیرقابل جایگزین در تحقق آن ایفا می‌کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This study examines the phenomenon of targeted killing of political leaders as one of the most controversial modalities of the contemporary use of force and analyzes its legal characterization within international criminal law, with particular emphasis on the Rome Statute of the International Criminal Court (ICC) and the case studies of Yemen and Gaza. Targeted killing has increasingly been invoked by states as a counterterrorism or preventive self-defense tool, often justified through expansive interpretations of necessity and imminent threat. At the normative level, however, such practices stand at the intersection of international human rights law and international humanitarian law, generating deep doctrinal and practical tensions. While international human rights law establishes a strict prohibition on arbitrary deprivation of life, international humanitarian law conditionally permits lethal force against lawful military objectives during armed conflict, subject to the principles of distinction, proportionality, and military necessity. The absence of an autonomous crime of “targeted killing” in the Rome Statute does not preclude international criminal responsibility; rather, it necessitates a contextual legal analysis that examines the status of the victim, the nature of the armed conflict, and the existence of a state or organizational policy. Drawing on contemporary legal doctrine and institutional practice, the study situates targeted killing within broader debates on extrajudicial executions, direct participation in hostilities,

حقوق بین‌الملل نه در «منطقه خاکستری بی‌قانونی»، بلکه در چارچوب قواعد مشخص اما به‌درستی اجراشده قرار دارد. آینده پاسخ‌گویی کیفری در این حوزه، نه صرفاً به توسعه قواعد، بلکه به اراده جمعی جامعه بین‌المللی برای اجرای بی‌تبعیض آنها وابسته است؛ امری که دیوان کیفری بین‌المللی، با وجود تمام

and the erosion of the traditional boundaries between war and peace (Mansouri Namlabandan, 2024; Melzer, 2008; UN, 2021). It argues that the growing normalization of targeted killing risks undermining peremptory norms of international law and weakening the universality of the right to life, particularly when political leaders with mixed civilian–military roles are treated as permanently targetable.

Methodologically, the research adopts an analytical–descriptive approach grounded in treaty interpretation, doctrinal analysis, and the examination of international jurisprudence and institutional reports. The Rome Statute provides the primary legal framework, particularly Articles 7 and 8 concerning crimes against humanity and war crimes, alongside Articles 25, 28, and 30 on individual criminal responsibility, modes of liability, and mens rea. These provisions are interpreted in light of customary international law and authoritative doctrinal sources. The study also relies on interpretive guidance developed by international institutions, including reports of UN Special Rapporteurs and the International Committee of the Red Cross, to assess the legality of lethal force in non-international armed conflicts. The choice of Yemen and Gaza as case studies is based on their representativeness of contemporary asymmetric conflicts involving state and non-state actors, contested territorial status, and repeated allegations of targeted killings against political and organizational leaders. These cases allow for a comparative evaluation

of how similar practices are justified, contested, and assessed under international law across different political and jurisdictional contexts (Cassese, 2022; Schabas, 2020). Through this methodology, the study aims to bridge abstract legal doctrine with concrete conflict situations, highlighting both normative standards and enforcement gaps. From the perspective of international criminal law, the analysis demonstrates that targeted killing may constitute a war crime under Article 8 of the Rome Statute when it involves the intentional killing of civilians or persons not directly participating in hostilities, or when attacks violate the principles of distinction and proportionality. In non-international armed conflicts, which characterize much of the violence in Yemen and Gaza, the determination of whether a political leader constitutes a lawful military objective is particularly complex. Political leadership alone does not negate civilian protection; only direct participation in hostilities, assessed through strict temporal and functional criteria, can temporarily remove such protection. Where these criteria are not met, targeted killing amounts to an unlawful killing under international humanitarian law (ICRC, 2023; Melzer, 2008). Beyond war crimes, the study argues that systematic or widespread targeted killings carried out pursuant to a state or organizational policy may fall within the definition of crimes against humanity under Article 7 of the Rome Statute. In such circumstances, the killing of political leaders can be understood as part of a broader attack against a civilian population, particularly when aimed at suppressing political opposition or dismantling civilian governance structures (Ambos, 2021; Cryer et al., 2019). The existence of a policy need not be formally articulated; it may be inferred from patterns of conduct, repeated operations, and official rhetoric.

The study further examines individual criminal responsibility arising from targeted killing, emphasizing that liability under international criminal law is personal and extends beyond direct perpetrators to those who order, facilitate, or fail to prevent such crimes. Article 25 of the Rome Statute allows for responsibility based on ordering, soliciting, aiding, or otherwise contributing to the commission of crimes, while Article 28 establishes command or superior responsibility for military and civilian leaders who knew or should have known of crimes committed by subordinates and failed to take necessary preventive or punitive measures. In the context of targeted killings, this framework is particularly relevant for senior political and military officials involved in decision-making processes, intelligence authorization, and operational approval (Bantekas, 2023; Cassese, 2022). The study highlights the evidentiary challenges inherent in proving mens rea, especially when operations are cloaked in secrecy and justified through security narratives. Nevertheless, international criminal law does not require proof of personal animus toward civilians; knowledge of the civilian status of the victim or awareness of the substantial likelihood of disproportionate harm may suffice under Article 30 of the Rome Statute.

Jurisdictional analysis reveals that, in principle, the ICC possesses the legal capacity to prosecute targeted killings when jurisdictional preconditions are satisfied. Subject-matter jurisdiction is established when the acts qualify as war crimes or crimes against humanity, while personal and territorial jurisdiction depend on state consent or Security Council referral under Articles 12 and 13 of the Rome Statute. The situation in Gaza illustrates the evolving interpretation of ICC jurisdiction, particularly following decisions affirming the Court's competence over crimes committed on the territory of

Palestine. By contrast, Yemen exemplifies the practical limits of ICC jurisdiction due to non-membership of key actors and the absence of a Security Council referral (Cassese, 2022; Polaine, 2020). The principle of complementarity further conditions ICC action, requiring an assessment of the genuineness of domestic investigations and prosecutions. Recent policy developments emphasize that superficial or bad-faith national proceedings cannot bar ICC jurisdiction, yet political resistance and non-cooperation by states remain formidable obstacles to effective enforcement (Askarisirchi, 2025; ICC, 2024). These constraints underscore the structural tension between the Court's normative mandate and its reliance on state cooperation.

The findings of this research indicate that targeted killing of political leaders, as practiced in Yemen and Gaza, frequently operates within a legal grey zone shaped by ambiguous definitions, expansive security doctrines, and weak enforcement mechanisms. Although international criminal law provides a coherent normative framework capable of addressing such conduct, the gap between legal capacity and practical effectiveness remains significant. The normalization of targeted killing risks entrenching a paradigm of permanent, borderless conflict in which political and military leaders are shielded from accountability, while civilian protections are progressively eroded. Addressing this challenge requires conceptual clarification of targeted killing, stricter adherence to the principles governing direct participation in hostilities, and strengthened mechanisms of international cooperation with the ICC. Ultimately, the future effectiveness of international criminal law in this domain depends not only on doctrinal refinement but also on sustained political commitment to the rule of law and the equal application of

accountability standards, irrespective of power or geopolitical influence.

References

- Ambos, K. (2021). *Treatise on International Criminal Law (The Crimes and Sentencing)* (2th ed., Vol. II). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/law/9780192844262.01.0001>
- Askarisirchi, E. (2025). Frameworks for Improving ICC Compliance. *Columbia Human Rights Law Review*, 57(1), 148.
- Bantekas, I. (2023). *International Criminal Law* (9th ed.). Hart Publishing.
- Cassese, A. (2005). *International Law* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Cassese, A. (2022). *International Criminal Law* (4th ed.). Oxford University Press.
- Cryer, R., Robinson, D., & Vasiliev, S. (2019). *An Introduction to International Criminal Law and Procedure* (4th ed.). Cambridge University Press.
- Ghoshray, S. (2015). Targeted Killing in International Law Searching for Rights in the Shadow of 9/11. *Indiana International & Comparative Law Review*, 24(2), 355-408.
- ICC. (2024). The Legitimacy Trap: Balancing Enforcement and International Cooperation within the ICC. *Yale Journal of International Law*, 1(2), 85-96.
- ICRC. (2023). *Commentary on Article 8 of the Rome Statute* (1th ed.). International Committee of the Red Cross.
- ICRC. (2024). *Casebook on International Humanitarian Law* (2th ed.). Publishing ICRC.
- Khajvand, M., & Bahari Ghazani, M. (2020). Differential support for victims of terrorism with a look at international documents. *Journal of Political Science*, 16(52), 213-230.
- Khajvand, M., & Ghaffari, S. (2024). Investigating the crime of terrorism in Jurisprudence and the Iranian legal system. *New Approaches in Islamic Studies*, 1(18), 127-140.
- Khajvand, M., & Rezaei Shourakki, T. (2024). Investigating the crime of assassination and terrorism from the perspective of domestic and international legal systems. *Judicial Law Research*, 2(9), 107-125.
- Kretzmer, D. (2005). Targeted Killing of Suspected Terrorists: Extra-Judicial Executions or Legitimate Means of Defence? *Eur J Int Law*, 16(25), 171-212.
- Mansouri Namlabandan, J. (2024). Investigating different perspectives on extrajudicial killings in Iranian international criminal law. *Qazanameh Quarterly*, 2(5), 69-80.
- Melzer, N. (2008). *Targeted Killing in International Law* (2th ed.). Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199533169.001.0001>

- Mostafavi, S. M. (2023). *Targeted Killing from the Perspective of International Law* (1st ed.). Jahan-e Siyasat Publications.
- Polaine, M. (2020). The War in Yemen A NIAC with International Elements. *Journal of Conflict & Security Law*, 2(14), 97-105.
- Sassòli, M., & Olson, L. (2008). The Relationship between International Humanitarian Law and Human Rights Law Where It Matters. *International Review of the Red Cross*, 40(4), 102-145.
- Schabas, W. A. (2020). *The International Criminal Court A Commentary on the Rome Statute* (2nd ed.). Oxford University Press.
- UN. (2021). *Overview of the work done by the Special Rapporteur on extrajudicial summary or arbitrary executions during her tenure*.
- UN. (2024). *Report on the Use of Lethal Force in Counter-Terrorism Operations*.
- Werle, G., & Jessberger, F. (2020). *Principles of International Criminal Law* (4th ed.). Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/law/9780198826859.01.0001>